

# اتاقِ روشنی که روزش می خوانند

| تونی کوشنر | خاطره کردگریبی | شبایشنامه‌های بیدگل: امریکایی (۱۵) | 

نشر بیدگل

اتاق روشنی که روزش می خوانند |

تونی کوشنر |

ترجمه خاطره کرد کریمی |

ویراستار: علی صالحی |

نمونه خوان: کیمیا نیک پور |

تنظیم صفحات: مرجان نصرتی |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ دوم | ۱۳۹۸ | تهران | ۵۰۰ نسخه |

شابک: ۹۸-۲-۷۸۰۶-۶۰۰-۹۷۸ |

Bidgol Publishing co. |  | انتشار بیگل

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۳۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷ |

[|bidgolpublishing.com](http://bidgolpublishing.com) |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

\* هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. |

\* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ گونه مسئولیت حرفه ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می آید که بدون چشم داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان ها و دانشجویان، اما بی شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیگل استفاده بدون اجازه از ترجمه های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به ویژه در تئاتر تهران و جشنواره ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.



## | فهرست |

۹

توضیحات تولیدی به قلم نویسنده

۱۳

اشارات مختصر تاریخی

اتاق روشنی که روزش می خوانند

۲۱

بخش اول

۹۹

بخش دوم

۱۶۷

ضمیمه

## شخصیت‌ها

Agnes Eggling

آگنس اگلینگ

در میانه تا اواخر سی سالگی: ترجیحاً بزرگ جثه، هنرپیشه فرعی / بازیگر درجه‌دوی سینمای آلمان.

Gregor Bazwald - Baz

گرگور بازوالد/ باز

در اوایل تا میانه سی سالگی: همجنس‌گرایی که برای مؤسسه جنسیت انسانی برلین کار می‌کند.

Paulinka Erdnuss

پائولینکا اردنوس

در میانه سی سالگی، اما کمی جوان‌تر به نظر می‌رسد: بازیگر سینمای آلمان؛ بازیگری مهمان<sup>۲</sup> در مسیر بدل شدن به ستاره‌ای کوچک.

Annabella Gotchling

آنا بلاگوچلینگ

در میانه چهل سالگی: هنرمندی کمونیست و طراح گرافیک.

Vealtninc Husz

ویلتنینک هس

در میانه چهل سالگی: فیلم‌بردار سینمایی، تبعیدی مجار. یکی از چشمانش را از دست داده و عینکی به چشم می‌زند که یکی از شیشه‌هایش سیاه شده.

Rosa Malek

رزا مالک

در میانه تا اواخر بیست سالگی: مأمور پایین‌رتبه کاپی‌دی، حزب کمونیست آلمان<sup>۳</sup>.

Emil Traum

امیل ترام

در میانه تا اواخر بیست سالگی: مأموری کمی بلندپایه‌تر در کاپی‌دی.

Die Alte

دی آلتنه (به آلمانی یعنی پیرزن)

زنی بسیار پیر، اما حدس سن‌وسالش سخت است: چیزی بین زنی هفتادساله و کسی که بیست سال از مرگش گذشته. صورتی سفید و دندان‌هایی خراب. لباس خوابی بر تن دارد که روزگاری سفید بوده اما حالا کثیف است و لکه‌های غذا روی آن افتاده.

1. Berlin Institute for Human Sexuality
2. Featured Player
3. KPD (Kommunistische Partei Deutschlands)

Gottfried Swetts

گوتفرد سوئتز

سن: نامشخص؛ وقتی سر حال است سی ساله و وقتی بد حال است پنجاه ساله (یا بیشتر) به نظر می رسد. متشخص، خوش قیافه، بور، آریایی.

Zillah Katz

زیلا کتز

زن یهودی امروزی امریکایی، سی و خرده ای ساله؛ از هنجارشکنان موج نو ساکن ایست ویلیج با گرایش های پانک-آنارشی.



## | پیش‌درآمد | | عصرانه در توفان |

نور روی زیلا، او پشت میزش، در حال مطالعه است. اسلایدهای تکرارشونده از جمعیتی عظیم که در حمایت از هیتلر راه‌پیمایی می‌کنند و سلام فاشیستی می‌دهند. در هر اسلاید مردم نزدیک‌تر می‌شوند تا در نهایت روی تصویر یک نفر ثابت می‌مانیم: زنی که سلام نمی‌دهد. زیلاسروش را بالا می‌آورد و کتابی را که می‌خوانده بالا می‌گیرد.

اسلاید: اول ژانویه، ۱۹۳۲.

نور روی آپارتمان آگنس در برلین. آگنس، هُس، باز، پائولینکا و گوجلینگ دور یک میز نشسته‌اند. شب است؛ صحنه با نور شمع روشن است. همه مست‌اند.

گوجلینگ: کاپیتالیسم یعنی دست‌گاه... دست‌گاه...

پائولینکا: گوارش! دست‌گاه گوارشی!

هُس: زیادی مشروب خوردیما.

گوجلینگ: دوباره.

هُس: (رو به گوجلینگ) تو ظرفیتت خیلی بالاست. تحسینش می کنم. می دونستی...

گوجلینگ: چی؟

هُس: می دونستی نور شمع به گوارش کمک می کنه؟

گوجلینگ: بله. می دونستم. و رازیانه هم روی پوست انگور کمکت می کنه تو تاریکی بیینی، اما شراب باعث می شه لثه هات پیش از موعد پلاسیده بشه.

باز: فکر کنم دارم بالا می آرم...

پائولینکا: آه! اندر محاسن تریاک.

اگنس: نیمه شبه.

سال نو مبارک!

همگی به وجد می آیند، «سال نو مبارک!»

اُه... (می خندد.)

گوجلینگ: چیه؟

اگنس: اُه خدا... (می خندد.)

باز: چیه؟ چیه؟

اگنس: همه تون. قیافه هاتون رو نگاه کنین. یه جور چیز بی نقصه، مثل یه دایره، یه بی نقصی گرد.

گوجلینگ: احساساتِ پیش پا افتاده. جغرافیای پیش پا افتاده. وقتِ قهوه ست.

اگنس: نه! حس می کنم... چی؟ باز، من چه حسی دارم، حس می کنم...

باز: حسِ گرما، اگنس؟

اگنس: بله.

باز: و... تکامل، اگنس؟

اگنس: تکامل؟ تا حدودی.

باز: امنیت؟

اگنس: حُب...

باز: امنیتِ نسبی؟

اگنس: ما تو برلین زندگی می‌کنیم.

۱۹۳۲هـ.

نسبتاً احساس امنیت می‌کنم.

هُس: برا این دورِ زَمونه کفایت می‌کنه. (برمی‌خیزد.) حالا

می‌خوام دَم سال نو آرزو بکنم.

گوچلینگ: ایده‌های عالی! مرد ایده‌ها! بگو، هُس.

هُس: آرزوی سلامتی برای اگنس!

گوچلینگ: آرزوی سلامتی برای اگنس! خوش قلب و شجاع!

هُس: ساکن اصلی عواطف ما، مستأجر همیشگی این اتاق

کوچیک قرص: آرزوی سلامتی، شادی و امنیت نسبی در

این شب پُرشور و زیبا، و برای سال‌های بی‌شمار پیش

رو، عزیز دلم.

همگی: آرزوی سلامتی برای اگنس.

سکوت

پائولینکا: و در سکوت، فرشته‌ای درگذشت.

باز: حالا برای درست شروع کردن سال نوجی کار کنیم؟

گوچلینگ: تو داشتی بالا می‌آوردی.

باز: بله، اما الان فکر بهتری دارم. بیایین یه قصه سرهم کنیم.

هُس: چه جور قصه‌ای؟

باز: یه چیزی که باهم بسازیمش. یه قصه درباره... یه چیزی.

گوچلینگ: درباره‌ی یه شب سرد.



**پائولینکا:** به قصه دربارهٔ یه شب سرد. خوبه. من شروع می‌کنم.  
**باز:** اجازه بدین! این مهمونی آگنس‌ئه. آپارتمان آگنس‌ئه.  
 آگنس باید شروع کنه. شروع کن، آگنس.  
**آگنس:** اُه، خُب بذار ببینم... ها!

زمستون یه سالی تو برلین باد وحشتناکی می‌وزید، به  
 سردی مرگ، شب‌ها تو خیابون مردم رو تعقیب می‌کرد  
 و تا مغز استخونشون نفوذ می‌کرد و می‌گُشتشون. خُب  
 یه مردی بود که مجبور بود همیشه، دیروقتِ شب، تا سر  
 کارش پیاده بره...

**گوچلینگ:** اون نگهبانِ شب بود. به خودش گفت: «این باد قاتل  
 جونیه.» و تصمیم گرفت تا آخرین پنی پولی رو که به زحمت  
 درآورده بود خرج یه پالتوی پشمی کلفت و یه شال خیلی  
 بلند کنه، بعدش باد می‌تونست هرچقدر دلش می‌خواد  
 بوزه، اون دیگه گرم و امن بود. به خودش گفت: «انسانیتِ  
 ما با تاشمون برای غلبه بر طبیعت‌ه که تعریف می‌شه.» پس  
 اون چیزا رو واقعاً خرید، و...

**پائولینکا:** و شب اونارو برای رفتن به سرکار تنش کرد. باد متوجه نقشهٔ  
 مرد شد، و خیلی عصبانی و پُرسوز شد، و با تمام زورش  
 وزید، و مرد در عرض چند ثانیه حس کرد ان قدر سردشه  
 که انگار هیچی تنش نیست. یکی به نفع طبیعت.

**گوچلینگ:** یکی به نفع طبیعت.

**باز:** و اون فهمید که نقشه‌ش شکست خورده، باد داشت  
 می‌گُشتش، پس بال‌های کبود و یخ‌زده از خدا خواست  
 که از شر باد نجاتش بده، اما خُب، معلومه که خدا این  
 کار رو نکرد، و اون به یه آنفلوآنزای شدید مبتلا شد.

هُس: و همون طور که در بستر مرگ دراز کشیده بود، خیال کرد زوزه باد رو می شنوه: «فقط صبر کن.» پالتو و شال جدیدش از چوب رختی روی دیوار آویزون بود. حس می کرد زندگی داره از کفش می ره. به خودش گفت: «نمی دونم بعدش چی می شه...» و در حالی که می مُرد، می تونست صدای باد رو بشنوه که می گفت...

گوچلینگ شمعها را فوت می کند.

اگنس: «فقط صبر کن.»

در تاریکی، همگی می خندند. پایان صحنه.

اسلاید: ژانویه - ژوئن، ۱۹۳۲.

اسلاید: تنش سیاسی.

اسلاید: جنگ شدید، گاهی در خیابان.

اسلاید: بحران / دوره گذار / تغییر.

اسلاید: مشکلات به پارلمان و انقلاب مربوط اند.

اسلاید: ائتلاف و ایماز متزلزل است.

اسلاید: هم بستگی پُرتنش چپ های لیبرال با میانه روها.

اسلاید: انتخاب رئیس جمهوری، در آوریل.

اسلاید: هیندنبورگ بر هیتلر پیروز می شود.

اسلاید: ژانویه - ژوئن، ۱۹۳۲.